

کتاب ایوب

درس ۱: ایوب، شیطان و خدا

دکتر درک دبلیو. اچ. توماس

خب، می‌خوایم با هم کتاب ایوب رو مطالعه کنیم - همی ۴۲ بابش رو - و امروز می‌خوایم به فصل آغازین، یعنی کتاب ایوب باب ۱ نگاه کنیم. بیاید شروع کنیم.

آیه‌ی اول - «در زمین عوض، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود.»

حالا در قرن هفدهم، یک پرزبیتترین اسکاتلندی به نام جورج هاچینسون ۳۱۶ موعظه در مورد کتاب ایوب انجام داد. و بعد، احتمالاً معروف‌تر از اون، جوزف کارول - که در لندن بود، و جان اُون که جانشین جوزف کارول در اون کلیسا در لندن شد - ۲۳ سال طول کشید که کتاب ایوب رو به طور کامل در ۴۲۴ جلسه موعظه کنند.

و او در موعظه‌ی آخر نوشت: «من بعضی از قسمت‌های این کتاب را به طور واضح درک نکردم.» تصورش سخته که ۱۵-۲۰ سال از کلیسا دور شده باشی و بعد که دوباره بر می‌گردی ببینی اون هنوز داره کتاب ایوب رو موعظه می‌کنه. خب، ما می‌خوایم این کار رو کمی متعادل‌تر، در ۱۰ - ۱۲ جلسه انجام بدیم.

کتاب ایوب برخی از بهترین سوالات در تمام عمر رو مطرح می‌کنه. سوالات «چرا؟»، «چرا من؟»، «چرا رنج؟»، «چرا این همه؟»، «چرا الان؟»، «چرا به این شکل ویژه؟». این کتاب مسائل الهی و مسائل فلسفی رو مطرح می‌کنه. ارتباط بین رنج و گناه، بین خیر و شر.

آیا خدا مقتدره ولی اراده‌اش این نیست، یا اراده‌اش این هست ولی اقتدارش رو نداره؟ این کتاب مسائلی رو مطرح می‌کنه که ما بعضی اوقات بهش می‌گیم «تئودیسی» - یعنی توجیه روش‌های خدا. چطور میشه خدا رو در این رنج بی‌حد و حصری که ایوب اینجا در باب آغازین و متعاقباً در باب دوم تجربه می‌کنه، عادل شمرده؟

خب، در این باب ابتدایی سناریویی به ما نشون داده میشه. یک پیش‌گفتار. باید درک کنیم که اطلاعاتی که در این دو باب ارائه شده، به خود ایوب داده نشده. این اطلاعات برای ماست. و بعد مکالمه‌ای طولانی بین ایوب و سه دوستش وجود داره، و بعد بین ایوب و الیهو، و در آخر بین ایوب و خود خدا.

ولی دو باب آغازین، مقدمه‌ای درباره‌ی رنج کشیدن برای ما مهیا می‌کند. سه شخصیت اصلی ظهور می‌کنند. اول ایوب، دوم شیطان یا آن شیطان، و سوم خدا.

اول از همه، ایوب. من عقیده دارم که ایوب یک شخصیت تاریخی هست. حزقیال باب ۱۴ علاوه بر ابراهیم، به او هم اشاره می‌کند.

او احتمالاً در دوره‌ی ابراهیم زندگی می‌کرده – شاید کمی قبل‌تر از اون – با اینحال خود کتاب احتمالاً بعد از این دوره نوشته شده. چون او اهل عوض در صحرای عربستان هست، پس او اسرائیلی نیست، بلکه شاید نماینده‌ی بشریت به طور کل هست. او دارای اصل و نسب نیست.

و سه بار به ما گفته شده – دو بار در باب آغازین و یک بار دیگه در باب دو – که او «کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود.» چهار مشخصه‌ی ایوب – کاملیت، راستی، خداترسی، اجتناب از بدی.

شما اینها رو در اولین آیه می‌بینید – در اولین آیه‌ی نویسنده‌ی کتاب – و بعد خود خدا اینها رو در ۱: ۸ و در باب ۲ آیه ۳، درباره‌ی ایوب می‌گه. خدایپرستی اون محرز بود.

احتمالاً اون خدایپرست‌ترین مرد روی زمین بوده. ما میدونیم که اون خیلی ثروتمند بوده. میدونیم که اون متأهل بوده. اون یک همسر داشت – یعنی خانوم ایوب. ما میدونیم که اون ۱۰ فرزند داشته، که همه‌ی اونها در همین باب ابتدایی از بین میرند. ولی اون همچنان یک مرد خدایپرست بود. داره برای ما مشخص می‌کنه که رنجی که او می‌چشه و تجربه می‌کنه، به خاطر این نیست که او خدایپرست نبوده.

ما میتونیم درک کنیم، درسته؟ اینکه چرا افراد بی‌خدا رنج می‌کشند؟ حداقل، ما می‌خوایم که اینطور فکر کنیم. افراد بی‌خدا بایستی رنج بکشند. اگر قرار باشه کسی توی این دنیا رنج بکشه، باید افراد بی‌خدا باشند. مشکل کتاب ایوب اینه که در اینجا مردی خدایپرست داریم – در واقع احتمالاً باخداترین فرد روی زمین در اون زمان – و او این زخم و این رنج بسیار عظیم رو تجربه می‌کنه.

این سه اظهار به خدایپرستی ایوب – اینکه او کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود – تاییدی هست بر اصرار ایوب به اینکه او بی‌تقصیره.

حالا شاید ما با رنج کشیدن افراد بی‌تقصیر مشکل داشته باشیم و احتمالاً مایل باشیم بگیم میدونین که «هیچکس بی‌تقصیر نیست.» ولی ایوب بی‌تقصیر هست. البته او بی‌گناه نیست.

چون او یکی از فرزندان آدم هست. پس او گناه اولیه رو در خود داره. ولی اینجا هیچ ارتباط بخصوصی بین گناهی که او مرتکب شده باشه و رنج او، وجود نداره. پس از این نقطه نظر، این مثالی از رنج کشیدن یک فرد بی‌تقصیر هست. مثال دیگه‌ای در یوحنا باب ۹ وجود داره – یعنی مردی که کور مادرزاد بود.

شاگردان از عیسی می‌پرسند: گناه که کرد؟ – آیا این شخص یا والدین او؟ – و عیسی میگه: «هیچکدام، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.» پس این ادعای بی‌تقصیری ایوب رو تایید میکنه.

ولی این حتی مشکل رو بیشتر هم میکنه. چرا یک مرد خداپرست رنج میکشه؟ در یک روز، زمین زیر پای زندگی ایوب خالی شد.

از پس طوفان‌های پی در پی در جشنی که به نظر میرسه احتمالاً جشن تولد باشه، ایوب همه چیزش رو از دست میده. او ثروتش، سرمایه‌اش، درآمدش، و پس‌انداز بازنشستگی‌اش رو از دست میده، همه چیز رو. او حتی ۱۰ فرزندش رو از دست میده.

در یک روز. در یک چشم بر هم زدن. تصور از دست دادن یک فرزند خیلی سخته. مثل تماس تلفنی از طرف پلیس. یا صدای در زدن، و مردان یونیفرم پوش که به نظر غمگین میان و میگن: «میشه بیایم داخل؟» و میشه فهمید که خبر خوبی نیست. و خبر درباره‌ی پسر یا دختر شخص هست.

و در این مورد، هر ۱۰ تا بچه. اونها رفتند، اونها مردند، اونها کشته شدند. حس درد و رنجی آنی و فقدان ویرانگر. ایوب اونجاست. شاید بتونید تصور کنید که یکی از پسرهایش در مرکز تجارت جهانی کار میکنه.

ایوب مردیه که در این شهر برای خودش اعتباری داره. یکی از دخترهایش در خطوط هوایی آمریکا به عنوان مهماندار کار میکنه. و مثال‌هایی از این دست. می‌تونید چنین سناریویی رو تصور کنید. یا شاید هم همه‌ی شما با این سناریو کاملاً آشنا باشید، چون چیزی شبیه این رو در زندگی خودتون تجربه کردید.

و کتاب مقدس داره در اینجا بهش اشاره میکنه. صریحاً و همونطور که اتفاق افتاد. در حقیقت، یکی از اولین کتابهای کائن کتاب مقدس به همین مشکل اشاره میکنه. در باب بعدی، ایوب قراره سلامتی خودش رو از دست بده. در درس دوم به این موضوع میپردازیم. مشکلات بد و بدتر میشن. ولی اول از همه، ایوب به ما معرفی میشه. یک مرد خداپرست. شاید یکی از خداپرستترین افراد روی کره زمین. و او چنین فقدان وحشتناک دیوانهکننده‌ای رو در زندگی‌ش تجربه میکنه.

دومین شخصیت در این باب ابتدایی شیطان هست. به معنای واقعی کلمه، «شریر» یا همان دشمن. این بیشتر از اینکه یک اسم باشه، یک لقب هست. این چیزیه که او هست. او دشمن هست. او مخالف هست.

او در جای دیگه‌ای از این کتاب ظاهر نمیشه. این موضوع معماگونه‌ست. او در مکالمه بین دوستان ظاهر نمیشه. او در مکالمه الیهو، این شخصیت مرموز که در آواخر کتاب سر بیرون میاره، ظاهر نمیشه. او حتی – حداقل به نام – در گفتگوی بین ایوب و خدا در بابهای انتهایی کتاب ایوب هم ظاهر نمیشه، با اینکه بعضی‌ها معتقدند که در شخصیت‌های لویاتان و بهیموث – که نهایتاً به اونها می‌رسیم – آنچه که در پس اون شخصیت‌هاست، کنایه از شیطان هست.

چی میگه؟ خب، متن کتاب به ما میگه که یک روزی بود. روزی بود که شیطان هم در بین اونها اومد، آیه‌ی ۶ – «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد.»

نمی‌دونم کجا این اتفاق افتاد. یک جایی در کائنات بود. ولی نکته‌ی اون در اینکه که شیطان داره به خدای قادر مطلق، گزارش میده. اینجا موضوع دوحدایی نیست – اینکه دلیل رنج به خاطر قدرت یکسان خیر و شر باشه. نه، بلکه شیطان باید بیاد و گزارش بده.

در آیه‌ی ۷ می‌خونیم: «و خداوند به شیطان گفت: “از کجا آمدی؟” شیطان در جواب خداوند گفت: “از تردد کردن در زمین و سیر کردن در آن.”» او یک خانه به دوش هست. خانه‌ای نداره. او یک روح آواره هست. او جایی رو که بهش بگه خونه، نداره.

و بعد در آیه‌ی ۸، «خداوند به شیطان گفت: “آیا در بنده‌ی من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟”» و ادامه‌ی آیه. و شیطان در آیه‌ی ۹ جواب میده و میگه: «آیا ایوب مجّاناً از خدا می‌ترسد؟»

خب، چیزهای زیادی در اینجا آشکار میشه. اول از همه، اینکه بین شیطان و رنج کشیدن ارتباطی وجود داره. هنوز برای ما روشن نیست که این ارتباط چی هست، ولی وجود این ارتباط واضح هست.

دلیل اینکه چرا ایوب رنج میکشه، یک ارتباطی با شیطان داره. این جوابِ کاملی نیست. از این گذشته، اون کی هست که ایوب رو به شیطان معرفی میکنه؟ خب، اون خداست – «آیا در بندهی من ایوب تفکر کردی؟» ممکنه بگید «خوبه آدم همچین دوستی داشته باشه» و شاید هم شیطان اصلاً به ایوب فکر نکرده بود تا زمانی که خدا به اون اشاره میکنه. ولی ببینید، راه حل مشکل درد و رنج، شیطان نیست. البته شیطان قطعاً دخیل هست.

تاریکی، دنیای شرور، دنیای ضدیت – اینها حتماً قسمتی از اون هستند، ولی این تصویر کاملی نیست.

ما باید به اقتدار حاکمیت خدا اشاره کنیم. خدا در این رنج وجود داره. خدا در این آزمایش وجود داره. خدا همون کسی هست که ایوب رو به شیطان معرفی کرد. در حقیقت، ما در اینجا اینطور احساس می‌کنیم که شیطان بدون اجازه‌ی خدا نمیتونه دست به کاری بزنه. در طول این باب اول، به شیطان «اجازه» داده میشه.

بیاید فعلاً از این کلمه استفاده کنیم. به او اجازه داده شده که با ایوب درگیر بشه. ولی نمیتونه شخصاً، به او دست بزنه.

حالا، در باب دوم، به او اجازه داده میشه که ایوب رو لمس کنه، و ایوب بیمار میشه – بیماری‌ای که مرگبار هست. ولی چه کسی حصار رو تنظیم میکنه؟ چه کسی حدود رو تعیین میکنه؟ چه کسی مختصات رو که شیطان درون اون میتونه کار شرورانه‌اش رو انجام بده، تعیین میکنه؟

خب، خدا اینکار رو میکنه. خدا انجام میده. شیطان یک دروغگوست. شیطان یک حقه‌بازه. او کسی هست که همه چیز رو به غلط جلوه میده.

ولی او دارای اقتدار نهایی نیست. او دخیل هست. چرا رنج وجود داره؟ چرا آزمایش وجود داره؟ چرا سختی وجود داره؟ چونکه ما در دنیای فراطبیعی خیر و شر زندگی می‌کنیم. ما در دنیایی که شیطان وجود داره، زندگی می‌کنیم.

«زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاست‌ها و قدرت‌ها و جهان‌داران این ظلمت.»

ما باید این موضوع رو باور کنیم. ایوب باب ۱ به ما می‌گه که باید حضور، فعالیت و واقعی بودن شیطان رو باور کنیم. او از خدا متنفره. او از خدا متنفره.

او شرارت محضه. این دو کلمه تقریباً در تضاد با هم هستند. او شرارت محضه. تصور کردن چنین بدخواهی‌ای، خیلی سخته. او عمرش رو سپری می‌کنه برای اینکه اهداف خدا رو خنثی کنه. و او قوم خدا رو نکوهش می‌کنه، افرادی مثل ایوب رو نکوهش می‌کنه. یا کسانی مثل شما، کسانی مثل من.

اینجا ایوب رو داریم و شیطان رو هم داریم. و بعد، در جایگاه سوم، خب، خدا رو هم داریم. ما دربارهی مشکل درد صحبت می‌کنیم. سی. اس. لویی‌س کتاب خیلی مهمی رو نوشت – که شاید هنوز یکی از بهترین متون در این زمینه باشه – به نام «مشکل درد». در واقع، میتونیم ارزش با عنوان «مشکل خدا» یاد کنیم.

مشکلی که در باب ۱ هست چیه؟ خب، ما درد رو می‌فهمیم. در دنیا درد وجود داره. در دنیا رنج وجود داره.

سوال اینجاست که چرا خدا ارزش جلوگیری نمی‌کنه؟ چرا در این مورد کاری انجام نمیده؟ اگر خدا مقتدره، اگر تمامی قدرت در آسمان و زمین رو در دست داره، اگر او خالق اقصای زمین هست، اگر او میتونه و قادر مطلق هست، چرا کاری انجام نمیده؟ آیا این مشکل به اراده او مربوط میشه؟

آیا دلیلش اینه که او قادر هست ولی مایل نیست؟ او قادر هست، ولی چیزی وجود داره که مانع او میشه؟ آیا جواب همینه؟ یا اینکه او مایل هست، متتها قادر نیست؟ او می‌خواد که جلوگیری کنه، ولی نمیتونه اینکار رو بکنه؟ مشکل اینجاست که، خب، میتونیم بگیم که این مشکل خداست. آیا خدا از این آزمایش سربلند بیرون میاد؟

به یاد دارید که ایوب در آیه‌ی ۲۱ چی می‌گه، «برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت؛ خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» اینها عبارات زیبایی هستند. عباراتی حیرت‌انگیز، مخصوصاً در زمینه متن. مردی هست که همه چیزش رو از دست داده. او ۱۰ فرزندش رو از دست داده. غیر قابل تصوره. برای ما سخته که عمق دردی که او تجربه می‌کنه رو درک کنیم.

و عکس‌العمل اولیه او، و بازتابِ خداپرستیِ دلِ این مرد چیه؟ اینه که به اقتدار خدا اذعان کنه. افرادی وجود دارند – خادمین انجیل – اینها قصد نیکی دارند، اصطلاحاً «نیت خیر دارند»، و در مراسم خاکسپاری، مخصوصاً جایی که شرایط بد هست، اینطور میگن.

اونها چیزهایی مثل این میگن، «خدا رو سرزنش نکن»، میدونین؟ «خدا اونجا نبوده»، «خدا توی این نقشی نداشته»، «دستش بسته بوده»، «حواسش نبوده»، «تقصیر کس دیگه و چیز دیگه‌ای هست»، «کار شیطان»، یا «تقصیر خود کائناته»، «تقصیر قانون طبیعت» یا چیزی مثل این. نوعی تئودیزی یا توجیه روش‌های خدا، که می‌خواد ما رو از نسبت دادن هرگونه از این چیزها به خدا، آزاد کنه.

خب، لازمه که ما مراقب باشیم. خدا بانی گناه نیست. او بانی گناه نیست. ولی دستِ مقتدر خدا دخیل هست.

هیچ چیزی بدون اراده خدا اتفاق نمی‌افته، بدون اراده خدا برای اتفاق افتادنش، قبل از اینکه اتفاق بیافته، بدون اراده خدا برای اتفاق افتادنش به اون شکلی که اتفاق میافته. خدا قدرت مطلق هست. او قادر مطلق هست.

مشکل اینجاست که خدا چطور میتونه مقتدر باشه و اجازه‌ی چیزهایی از این قبیل رو بده؟ خب، مسئله همینه.

این همون مسئله‌ای هست که خود ایوب هم قراره باهاش روبرو بشه. این یک تصدیق خارق‌العاده از طرف ایوب در انتهای باب ۱ هست. البته او در همین وضعیت نمی‌مونه. «خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» من به دفعات این رو تجربه کردم، وقتی که مرگ ناگهانی برای خانواده اتفاق افتاد، و خانواده با ایوب ۱: ۲۱ به اون پاسخ داد. من این رو به دفعات تجربه کردم. به نظر میرسه که یک حس از آرامش وجود داره – در امنیت حاکمیت مطلق خدا. «ممکنه من متوجه نشم. ممکنه تمام دلایلی رو که باعث میشه این چیزها اتفاق بیفتند درک نکنم. ولی این رو میدونم: خداوند داد و خداوند گرفت. و من به او اعتماد دارم.»

حالا، ایوب قرار نیست در این وضعیت باقی بمونه. او از این وضعیت شروع میکنه. او قراره به اماکنی بسیار تاریک قدم بگذاره. و من این رو هم تجربه کردم. بعضی اوقات، شش هفته بعد از داغداری – نمی‌دونم چرا شش هفته – ولی شش هفته بعد از داغداری، مردم در وضعیت متفاوتی قرار می‌گیرند. اونها شروع می‌کنند به هضم این حقیقت. هضم غیرقابل تغییر بودن اون. اونها متوجه میشن که این یک رویا نیست. اونها متوجه میشن که همیشه به عقب برگشت.

اونها متوجه میشن که عواقبی وجود داره که تمام جریان زندگی شخص رو تحت الشعاع قرار میدند، تغییراتی که هرگز قابل برگشت نیستند. و بعضی اوقات وقتی دو ماه، سه ماه، شش ماه، یا یک سال بعد به ملاقاتشون میری، اون خونه خیلی تغییر کرده. ایوب قراره به مکان‌های تاریک فرو بره. او قراره همه جور سوالاتی رو بپرسه. سوالات سخت. سوالات اخلاقی. سوالات الهیاتی. سوالات فلسفی.

سوالاتی که خب، اتهام‌آمیز هستند. سوالات اتهام‌آمیز نسبت به دوستانش، بلکه حتی اتهام‌آمیز نسبت به خدا. او قراره روش‌های خدا رو زیر سوال ببره. او قراره اراده خدا رو زیر سوال ببره. او قراره عدالت خدا رو زیر سوال ببره، اینکه خدا عادل نیست.

مردم در شرایطی مثل این، ایمان خودشون رو از دست میدند. میدونی، اگر خدا بزرگه، پس چرا مانعش نمیشه؟

چرا ازش جلوگیری نمیکنه؟ نمیتونم باور کنم که خدا اجازه میده چنین اتفاقی بیافته. و این لغزشی هست که به از دست دادن ایمان منتهی میشه. مردم از خدا عصبانی میشن. اونها از خدا دور میشن. اونها برای بی‌ایمانی خودشون بهانه میارن، در حالیکه این رنجش رو با خودشون حمل می‌کنند، که خب به تلخی منتهی میشه.

چطور واکنشی باید نشون داد؟ بیاید از این باب دور بشیم. ما در درس‌های بعدی وقت داریم که درباره مسائل فلسفی صحبت کنیم. ولی اگر قرار بود چیزی از این دست برای شما اتفاق بیافته، چطور واکنشی می‌خواهید نشون بدید؟ می‌گیم «خدا نکنه که اتفاق بیافته»، ولی فرض کنیم که بیافته.

فردا. هفته‌ی بعد. نمی‌خواید بگید که «من می‌خوام مثل ایوب واکنش نشون بدم»؟، «من ایوب ۱: ۲۱ رو می‌خوام»؟ پس باید اون رو یاد بگیرید. باید این متن رو بلد باشید – «خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد.» – طوری که مبدل به یک گزینه بشه، مبدل به یک عکس‌العمل غیر ارادی بشه.

اگر، در اهداف فوق‌العاده و مقتدرانه‌ی خدا، و در مشیت خارق‌العاده‌ی او، چیزی مثل این باید اتفاق بیافته، من می‌خوام با او همراه باشم. این همون پاسخی هست که می‌خوام به دوستانم بدم، به خانواده‌ی کلیسایی، به خودم، بلکه به خدا، به منجی مبارکم خداوند عیسی بدم.

چون میدونم که او دوستم داره. او همیشه من رو دوست داشته و هیچوقت نمیتونه از دوست داشتن من دست بکشه.

کتاب ایوب یک کتاب خارق العاده است، و میخوایم به مکان های خیلی تاریک و سخت اون، سفر کنیم. اتهاماتی که از نظر ماهیت و خصوصیت، کاملاً نفس گیر هستند.

ولی باب ۱ آیه ۲۱ جایی هست که ما، یعنی من و شما، میخوایم باشیم. چرا همگی ما دعا نکنیم که اگر زمانی آزمایشی با این عظمت برای ما پیش اومد، این همون پاسخی باشه که میدیم، اینکه در اقتدار او آرامش پیدا می کنیم، محبت او رو می شناسیم،

و می دونیم که هرگز چیزی برای ما اتفاق نمی افتد که خارج از اهدافِ مهربانانه ی او برای ما باشه؟